

نامه‌هایی از پاریسی

امیر سعید الهی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

فهرست

۹	دیباچه
۱۵	همه در پاریس
۵۳	قزوینی جهانگشا
۸۱	دخو در پاریس
۹۱	هدایت در «مُلک خاج پرستان»
۱۳۵	سپهری در «کعبه نقاشان»
۱۵۳	شریعتی در «شهر شامپانی»
۱۸۹	گوهر مراد و پاریس نامراد
۲۰۹	مسکوب در «شهر آینه‌ها»
۲۳۹	مأخذ

همه در پاریس

پیش از آنکه به سراغ نامه‌ها برویم، نگاهی به زندگی گروه بزرگتری از نخبگان ایرانی در پاریس می‌اندازیم که از داستان‌های بسیار شنیدنی است و ما را هرچه بیشتر با روزهای پاریسی‌شان آشنا می‌کند؛ کسانی که همگی سر در سودای پاریس داشتند و چند سالی از زندگی خود را در آن دیار گذراندند، اما هنوز نامه‌های برخی از آن‌ها منتشر نشده است.

شگفت آنکه همان‌گونه که خواهیم دید، همواره هاله‌ای از نویسندهٔ بوف کور بر بیشتر نوشته‌های روشنفکران ایرانی پس از او، به‌ویژه آن‌هایی که به پاریس آمده‌اند، به‌نوعی سایه انداخته است.

کمال‌الملک: آتشی از ایران

از نخستین هنرمندان ایرانی که به پاریس رفت، محمد غفاری یا کمال‌الملک بود که او را مانی زنده و رافائل دوم نامیده‌اند. زادگاه اصلی او دهی به‌نام کله در نزدیکی کاشان بود. پس از آموختن هنر نقاشی و کشیدن تابلوی شماری از دیوانیان وقت، در سال ۱۳۱۵ قمری؛ یک سال و نیم پس از ترور ناصرالدین‌شاه و

گویا با فروش خانه مسکونی خود و پس از آموختن زبان فرانسه، برای یادگیری فن نقاشی و دیدار از موزه‌های اروپایی رهسپار آن دیار شد. نخست یک سال و نیم در فلورانس ماند و پس از سفری یک‌ماهه به رُم، راهی پاریس شد. دو سال در آن شهر بود و در پرت‌مایو، کوچهٔ Aumont Ieville منزل داشت و گویا یک سال هم با محمدعلی فروغی هم‌اتاق بود.

کمال‌الملک؛ که در ایتالیا او را مستر کمال می‌نامیدند، در پاریس با فانتن‌لاتور نقاش نامدار فرانسوی دوست شد. روزی که فانتن‌لاتور، استاد را با شاگردانش آشنا می‌کرد گفت: «مراقب باشید این آتش از ایران آمده است، از حرارت آن بهره بگیرید». در جهان هنر آن روز پاریس، کمال‌الملک را می‌شناختند و گمنام نبود. هنگامی که از پاریس به اتریش رفت، در آنجا عاشق آنا، دختر نریمان خان ارمنی؛ وزیر مختار ایران در وین شد و تصویری از او کشید که نیمه‌کاره ماند. پس از بازگشت کمال‌الملک به تهران، دختر نریمان خان آرام نگرفت و به هوای وی بار سفر بسته به تهران آمد و با او ازدواج کرد. کمال‌الملک برای معشوقه‌اش در شمیران منزلی اجاره کرد و مدتی باهم زندگی کردند^۱ (سهیلی خوانساری، ۱۳۷۸: ۴۴-۴۲).

کمال‌الملک در پاریس، اغلب در موزهٔ لوور کار می‌کرد و در سفر دوم مظفرالدین‌شاه به اروپا، در همین موزه به حضور شاه رسید. عشق خاصی به آثار نقاشان رنسانس مانند لئوناردو داوینچی، رافائل، میکلاَنژ [و رامبراند] از خود نشان می‌داد و در میان نویسندگان فرانسوی علاقهٔ زیادی به راسین، روسو، منتسکیو، شاتوبریان و ویکتور هوگو داشت (غنی، ۱۳۷۸: ۱۱۹ و ۱۳۳-۱۳۱).

ارمغانی که کمال‌الملک با خود به ایران آورد و بعدها به مکتب کمال‌الملک معروف شد، کپیبرداری از آثار هنرمندان اروپایی و تقلید باسمه‌هایی بود که

۱. در برخی منابع، آنا را دختر پروفیسوری فرانسوی دانسته‌اند.

با چاپ رنگی به ایران می‌آمد؛ باسمه‌های نقاشان بازاری و بی‌نام‌ونشان اروپا (وزیری مقدم، ۱۳۷۸: ۱۷۹).

سال‌های زندگی کمال‌الملک در پاریس (حدود ۱۹۰۰ میلادی) همزمان بود با پایان جنبش امپرسیونیسم و آغاز جنبش‌های نوین دیگر در هنر اروپا، ولی کمال‌الملک به‌عمد یا به‌دلیل ناآگاهی، به این جنبش‌ها توجهی نکرد و به همان مطالعه در آثار استادان قدیم بسنده کرد (پاکباز، ۱۳۷۸: ۱۸۷) و به‌ویژه مفتون رامبراند شد. در آثار این نابغه هلندی چیزی گنگ، دوردست، نهانی، اما مهربان، نوازشگر و نجواکننده خفته بود که کمال‌الملک آن را حس می‌کرد و به‌سوی او کشیده می‌شد (دهباشی، ۱۳۷۸: ۲۰۵).

ترازنامه پنج‌ساله زندگی کمال‌الملک در فرنگ، دوازده تابلو است که بیشتر آن‌ها کپی‌برداری از کار نقاشان نامی دوره رنسانس اروپاست. این آثار نشان می‌دهند که نقاش در آن پنج سال، راهی طولانی را پیموده و در وجود خویش اقلیم‌های تازه‌ای را کشف کرده است، تکنیک او پخته‌تر و نگاهش نافذتر شده بود... دل‌سپردگی کمال‌الملک به نقاشی کلاسیک اروپا سبب شد که تعدادی از این آثار را با مهارت تقلید کند. اما این تقلید در ظواهر آثار متوقف ماند و توفیق نقاش منحصر شد به دوباره‌سازی صرف، بدون ایجاد ارتباط روحی و معنوی با عمق و ژرفای این آثار. از این‌رو جوشش عشق در این تابلوها هویدا نیست و تنها مهارتی تکنیکی را به بیننده القا می‌کند. گرچه هنرمندان بزرگ شیوه کلاسیک، از طبیعت الهام می‌گرفتند اما هرگز مقلد نبودند (صالحی: ۱۳۷۸-۴۹۹-۴۹۸).

کمال‌الملک در دوران زندگی‌اش در پاریس، بر اثر غفلتی از درون کالسکه‌ای که او را به خانه می‌برد بیرون افتاد و باینکه آسیبی ندید ولی این اتفاق در روزنامه‌ها بازتاب یافت و نام کمال‌الملک را بر سر زبان‌ها انداخت... از آثار پدیدآمده او در اروپا پیداست که عمرش را به بطالت نگذرانده و از لحظه لحظه زندگی‌اش برای کسب تجربه و ممارست بهره گرفته است (آژند، ۱۳۹۰: ۳۹-).

۳۸). یکی از آخرین آثار او در پاریس، تابلوی پورتیه (دربان) است که در سال ۱۹۰۰ میلادی در قطع ۵۰ در ۶۵ سانتی‌متر با تکنیک رنگ‌روغن بر روی بوم کار شده و استاد آن را از نیم‌تنهٔ دربان محل زندگی خود کشیده است. گویا تابلوی رمال، اثر کمال‌الملک (۱۳۰۹) بعدها در یکی از نمایشگاه‌های پاریس در معرض دید عموم قرار گرفت و بهترین تابلو در آن مجموعه شناخته شد و جایزهٔ نخست را هم دریافت کرد (اسکندری، ۱۳۷۸: ۳۸۰).

در سال ۱۳۱۸ قمری مظفرالدین‌شاه در دیدار از پاریس، از او خواست که پس از کشیدن تابلویی از شهر کنتراکسویل به ایران بازگردد و کمال‌الملک پس از دو سال زندگی در پاریس به ایران بازگشت. تاکنون صد و دو تابلو از کمال‌الملک شناخته شده که بسیاری از آن‌ها از جمله کفشگر مصری، رامبراند، صورت تین، پرتراهی از خود، تابلوی آنا، چهرهٔ حضرت یونس، بازار مرغ و خروس‌ها، تصویر فانتن‌لاتور و نیز تابلوی رنگ‌روغن از ناپلئون سوم؛ امپراطور فرانسه را در پاریس کشیده که البته بیشتر تابلوهای او، کپی کارهای نقاشان فرانسوی و اروپایی است.

علامه در کمند اوقاف

حدود شش سال پس از بازگشت کمال‌الملک به ایران، علامه قزوینی؛ پژوهشگر نامدار به دعوت بنیاد اوقاف گیپ وارد پاریس شد و در آن شهر اتراق کرد. گرچه او کمال‌الملک را ندید اما کمی پس از ورود او، خیل ایرانیانی که از استبداد صغیر محمدعلی‌شاه و بمباران تهران گریخته بودند به پاریس سرازیر شدند و چیزی نگذشت که جامعهٔ بزرگی از دولتمردان فراری ایران در آن شهر به فعالیت‌های سیاسی پرداختند. از جمله مهم‌ترین این افراد می‌توان از ممتازالدوله، معاضدالسلطنه پیرنیا، تقی‌زاده، ناصرالملک، اعلم‌الدوله ثقفی، دبیرالدوله، امین‌الملک مرزبان، جلال‌الدوله، علاء‌الدوله، مخبرالسلطنه هدایت، سردار اسعد بختیاری، احتشام‌السلطنه و گروهی دیگر از جمله علامه